

گفتگوهای صلح: هم آغوشی مرگبار با اشغالگران



همزمان با شدت گرفتن جنگ و بمباردمان هوایی بر مواضع طالبان از سوی امریکا، گفتگوی صلح با طالبان نیز در افکار عامه طنین انداز شده و یک غوغای محض را بر پا کرده است. در گذشته سه پیش شرط اساسی برای مذاکرات صلح با طالبان وجود داشت: به زمین گذاشتن اسلحه (توقف جنگ)، جدا شدن از تروریسم بین المللی و محکوم نمودن آن، پذیرش قانون اساسی؛ حفظ و احترام به دستاوردهای که در جریان 17 سال گذشته تحقق یافته است. در حالی که رئیس جمهور افغانستان در دومین کنفرانس "پروسه کابل" آغاز مذاکرات صلح با طالبان را بدون کدام پیش شرط خواند؛ اما حین سخنرانی رسمی، هفت مورد را که در حقیقت پیش شرطها می باشد، چنین برشمرد: «... که چوکات سیاسی صلح ایجاد شود، آتش بس اعلان شود، طالبان به حیث یک حزب سیاسی به رسمیت شناخته شوند، ترتیبات اعتماد سازی روی دست گرفته شود، و راه برای انتخابات آزاد و عادلانه هموار گردد. چوکات حقوقی برای صلح وضع شود و در صورت درخواست، از طریق پروسه قانون اساسی، قانون اساسی بازنگری شود.»

طالبان نیز در اثر شدت گرفتن حملات و در برابر این پیشنهادات، تمایلات خویش را نسبت به مذاکرات صلح ابراز نموده و یک نامه هم به کانگرس امریکا فرستادند.

از تجزیه و تحلیل شرایط قبلی و فعلی، واضح می گردد که در موقف ایدیولوژیک امریکا و دولت افغانستان، کدام تغییر اساسی رونما نگردیده است. بلکه تمام پیش شرطها در قالب الفاظ جدید بیان گردیده که باز هم دلالت بر تسلیمی بی قید و شرط طالبان دارد؛ چنانچه همین گونه شرایط، سال پیش حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار را نیز بدون کدام قید و شرط به قانون اساسی سیکولر و ارزش های 17 ساله دموکراتیک تسلیم نمود.

پس درک این مسئله ضروری است که مفهوم صلح نزد مردم عام و دولت افغانستان و امریکایی ها معانی متفاوت و جداگانه دارد. مردم عام افغانستان صلح را به معنی "توقف جنگ" تعبیر می کنند. در حالی که امریکایی ها صلح را از دید در امن بودن سفارتخانه، پایگاه های نظامی، ادارات ملکی اتباع شان می بینند. عدم درک این تناقض، مردم و حتی تعدادی از تحلیلگران سیاسی را به روند صلح امیدوار کرده است.

با توجه به مطلب فوق، همان طوری که صلح با حزب اسلامی حکمتیار تأثیر چندانی بالای روند جنگ نداشت، به عین شکل اگر صلح با بخشی از طالبان هم صورت گیرد، تأثیری بر جنگ های جاری نخواهد داشت. زیرا از یکسو در حال حاضر طالبان مانند گذشته یک گروه متحد و یکپارچه نیستند - اگر با یک گروه آن صلح صورت گیرد، گروه های دیگر آن می توانند مخالفت کنند - و از سوی دیگر از چندی بدینسو فعالیت های داعش در افغانستان نیز فضاگیر شده و بزرگنمایی می شود، در حالی که چنین بزرگنمایی ها در میدان عمل واقعیت ندارد. در کنار داعش، دولت افغانستان همواره از موجودیت بیست گروه تروریستی در افغانستان سخن

می‌زند. البته این 20 گروه واضح نیست که کدام‌ها اند؟ پس روشن است که جنگ افغانستان، جنگ قدرت‌های بزرگ بین‌المللی برای اهداف استراتژیک شان می‌باشد که با پیوستن بخشی از طالبان به روند صلح، تأثیر چندانی بالای جنگ ندارد و در ضمن، گروه‌های بالقوه‌ای دیگری نیز وجود دارد که ناامنی‌ها را تداوم بخشیده می‌توانند.

ازینرو استراتژی آمریکا در افغانستان، اکنون استراتژی ادامه جنگ است، نه صلح؛ زیرا آمریکا از یکسو موقعیت جیوپولیتیک افغانستان را من حیث پروژه جنگی خویش در منطقه علیه چین و روسیه استفاده می‌کند و از سوی دیگر؛ مناطق تحت تهدید جنگ را من حیث مزارع کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر قرار داده است تا نیازمندی بزرگترین مارکیت جهانی بعد از نفت و اسلحه -که مواد مخدر برای دواسازی و اعتیاد است- را پوره نموده و ازین طریق پول هنگفتی را برای جان تازه دادن به اقتصاد رو به زوال خود کمایی نماید.

پس در نتیجه، مردم مسلمان و مجاهد افغانستان باید درک نمایند که اشغال مستقیم یک سرزمین اسلامی نیاز به دفع اشغال و آزادی سرزمین اشغال شده دارد، نه گفتگو؛ اما اکنون امت مسلمه در سراسر سرزمین‌های اسلامی دولتی ندارد که ناشی از عقیده اسلامی باشد و از خون، مال، نوامیس و سرزمین‌های آنان دفاع نماید. فلذا هر نوع گفتگو با اشغالگران همواره مرگبار بوده و به غیر از تسلیمی و مستحکم ساختن ریشه‌های استعمار چیز دیگری را برای امت به ارمغان آورده نمی‌تواند. پس ما باید دیدگاه سیاسی خود را در مورد دولت اسلامی که "دولت خلافت" است و سیاست خارجی آن تصحیح نماییم، تا نشود مانند بسا گروه‌های غیر سیاسی جهان اسلام، به نمایندگی از امت و دولتش وارد گفتگو با اشغالگران شویم. و بالاخره به جای استعمارزدایی سبب مشروعیت، رسوخ نظام‌های کفری و آب دهندگان به ریشه‌های استعمارگران گردیم.

سیف الله مستنیر

رییس دفتر مطبوعاتی حزب التحریر - ولایه افغانستان